

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آله الطاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

بحث راجع به وجوب عمره مفرده و کیفیت تکرر آن در نزد شارع و مقبولیت و یا عدم مقبولیت آن است. نکته‌ای را که باید ابتدائاً خدمت رفقا عرض کنیم، گرچه دو سه بار این مطلب را عرض کرده‌ایم، در مسائل مختلف و موارد مختلف فیها، آن مسئله این است که روش و کیفیت تحقیق در استنباط یک حکم فقهی اولاً بلا اول مراجعه به مدارج و منابع آن تکلیف است.

آن منابع هرچه می‌خواهد باشد، که عبارت است از کتاب و سنت و حکم عقل، یعنی حکم عقل و فطرت نسبت به یک موضوعی. چون در خیلی از موارد مسئله با حکم عقل در این جا ممکن است تعارض داشته باشد و یا این که از استمداد از حکم عقل نسبت به یک قضیه ممکن است که انسان به طور کلی فرق کند. آن تکلیف و آن فرد فرق کند. خیال می‌کنم در این مورد مطالبی را خدمت رفقا در این مدت عرض کرده‌ام. از جمله تا آن جایی که یادم می‌آید، یکی از آن مواردی که خدمت رفقا عرض کردم، که فقها روی این قضیه تأکید دارند، مسئله قرعه است، که در آن جا با وجود این که ادله قرعه لکل امر مشکلی برای آن ثابت شده است، اما در بعضی از موارد مشاهده می‌کنیم این قضیه در آن جا با حکم عقل در تنافی است و حکم عقل بر آن مورد ترجیح پیدا می‌کند و آن مورد را تخصیص می‌زند. تا آن جایی که به نظر داریم، مواردی را عرض کردم. حالا نسبت به این قضیه کاری نداریم.

آنچه را که دلیل برای استنباط مجتهد است و مدرک برای اوست کتاب است و سنت و همچنین حکم عقل. که سنت همان طوری که در نظر است به هر دو جنبه‌ی روایات و آثاری است که از اهل بیت به دست رسیده و همین‌طور ممکن است آثاری از عامه در دست باشد که بتواند آن‌ها هم مؤید باشد و مجتهد را برای التزام به یک فرع در صورت شک و تردید نسبت به موردین کمک کند.

و در وهله‌ی اول، اولاً بلا اول، مجتهد باید به این سه اصل رجوع کند و بدون ملاحظه‌ی آراء و مسائل دیگران، به این قضیه بپردازد. بعد از رسیدن به مسئله و به مطلب، آن‌گاه باید آراء فقهاء قریب به عصر معصومین علیهم‌السلام را مورد بررسی قرار دهد و سپس باید به آراء دیگران و همین‌طور متأخرین تعرض داشته باشد و متعرض شود.

آنچه که مهم است این است که در وهله‌ی اول ذهن‌اش را نباید با آراء و فتاوی فقها در این زمینه مشوب کند که آن تأسی نداشته باشد و این یک قضیه خیلی عجیبی است که ما این را مشاهده می‌کنیم. اگر مشاهده کرده باشید، در خیلی از کتاب‌ها و تألیفات، نویسنده وقتی مطلبی را در نظر دارد، کیفیت کلمات، ترکیب کلمات، مونتاژ در عبارات، به نحوی است که اگر انسان یک خُرده دقت داشته باشد و تیز باشد، فوری می‌فهمد که الان دنبال چه مقصودی است و در صدد بیان چه مطلبی است. گاهی اوقات ممکن است با آن ذهنیت و فضا سازی که می‌کند، مطلبی را 180 درجه بر خلاف آن چه که هست و واقعیت‌اش، قرار دهد و این بر می‌گردد به جَوَلان فکری یک نفر؛ حتی در سخن هم همین طور است. در سخن و سخنوری مسئله این است که یک گوینده چگونه ذهن یک مخاطب را برای تلقی و قبول آن خواست و ایده‌ی خودش آماده کند و چه عبارات و چه کلماتی را به استخدام در بیاورد برای این که بتواند آن نیت خود را در مخاطب القاء کند تا آن را بپذیرد، نه صرف القاء.

چون گاهی اوقات ممکن است متکلم اولاً بلا اول مطلبی را بگوید و مورد قبول مخاطب واقع نشود، قبول متفرع بر یک سری مقدمات است، بر یک سری مسائل است، بر یک سری مطالبی است که باید کم کم انجام شود. لذا رفقا در کیفیت طرح مطالب و مباحثاتی که با هم داریم، این مطلب را دریافته‌اند که وقتی مسئله‌ای که بر خلاف فضا و سنت متداول بخواد مطرح شود ما چقدر مسائل را

بالا و پایین می‌کنیم تا این‌که آن واقعیت مسئله و حقیقت مطلب بتواند جای خودش را باز کند. اگر قرار باشد ما یک مسئله را همین‌طور بگوییم، بر اساس تفکر و فتوی و آراء خودمان مسئله را بگوییم، این نتیجه‌ای ندارد. طبعاً این بحث و مجالس، به مجالس توضیح المسائل تبدیل می‌شود. اگر واقعیت قضیه و استنباط و استخراج حکم از روی اصل و ریشه بخواد تحقق پیدا کند یک چنین مطلبی را می‌طلبد. حالا شما همین را در نظر بگیرید که شخصی بخواد بر خلاف واقع، مسئله‌ای را مطرح کند و آن هم طبعاً نیاز دارد به این‌که یک سری مسائل را گزینشی بیاورد، یک سری مطالبی را استنباط کند، یک سری منابع را گزینشی در نظر بگیرد و آن منابعی که می‌تواند مخالف و منافی با مطلب او باشد را در وهله‌ی آخر و در رتبه‌ی آخر قرار دهد.

اول بیاید یک سری مطالبی را طبق همان روش خودش بیان کند، یک فضایی را درست بکند، جوی را و قضایایی را درست بکند. آن وقت بعداً شروع کند به مثلاً یک سری مطالبی که وقتی آن فضا آماده شد و ذهنیت آماده شد، بعد می‌گویند حالا گرچه روایتی هم داریم، از امام صادق علیه السلام که آن هم روایتی است که به آن توجهی نمی‌شود - اتفاقاً باید به آن توجه هم بشود، چون روایت، روایت صحیح است. اما کسی به آن توجهی نکرده است. بله! روایتی هم هست، خبری هم در این زمینه هست که مثلاً سندش هم فرض کنید هنوز معلوم نیست. حالا آن روایتی که خودت بیان کردی اصل و سند ندارد، آن به جایی خود! ولی این فضا سازی کردن و آن مسئله را در آن فضا قرار دادن تا این‌که آن ذهنیت پیدا بشود، خودش مسئله‌ای است که ما باید خیلی متوجه این نکته باشیم، لذا وظیفه‌ی مجتهد در استنباط احکام این است که قبل از اینکه سراغ آراء افراد عادی برود - منظور از افراد عادی نه یعنی افراد کوچک و خیابان بلکه یعنی افراد غیر معصوم - هر کسی می‌خواهد باشد و در هر رتبه‌ای می‌خواهد باشد، از افرادی که متعارف هستند، قبل از این‌که سراغ اینها برود باید به اصل و ریشه‌ی خود آن حکم مراجعت کند. اولاً بلا اول باید برود سراغ آیات، سراغ روایات. لذا در مسئله استطاعت، رفا دیدند قبل از این‌که ما اصلاً سراغ آراء دیگران برویم و تحقق استطاعت و شروط و شرایط استطاعت، اولاً بلا اول سراغ آیه‌ی قرآن رفتیم. گفتیم که قرآن در این زمینه چه مطلبی را می‌خواهد ارائه بدهد، چه مطلبی را می‌خواهد القاء کند. آیه را نگاه کردیم دیدیم..... *لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ* (آل عمران، 97) خب در این‌جا نه مسئله زاد مطرح شده، نه مسئله تحصیل زاد، نه تحصیل راحله، نه فرض کنید که تخلیه السرب و امثال ذلك، هیچ یک از اینها در این‌جا مطرح نشده‌اند، *وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً*، تمام شد! در این‌جا یک آیه هم بیشتر نداریم. *لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ*، با این تأکیدات و این‌ها.... و بعد هم *مَنِ اسْتَطَاعَ*، کسی که بتواند راهی به سوی مکه و به سوی ادای این فریضه‌ی الهی پیدا کند. در آن زاد و راحله نیست، رفع موانع نیست، کاروان و مرکب و قافله نیست. هیچ چیز در این‌جا نیست. به چه دلیل در این‌جا وجود ندارد؟ *مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً*.

این خیلی مسئله مهمی است. این، از آن رموز استنباط است. این موردی که می‌خواهم امروز خدمتتان عرض کنم، این رمز است. تا وقتی که مکلف، یا فرض کنید مجتهد، آن مکلف عامی که مسئله‌اش، مسئله تقلید است، او کاری ندارد، آن مسکین جز این‌که بیاید اطاعت بکند از فتوای مجتهدش، کاری از دستش بر نمی‌آید. وقتی که یک مجتهد به این آیه نگاه می‌کند اولاً بلا اول، چه چیزی در نظرش می‌آید؟ هواپیمای 747 بیزینس کلاس در نظرش می‌آید برای رفتن به حج، یا این‌که وصول به مکه و اداء فریضه، اول در نظر او می‌آید؟ *وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ*، یعنی هر که می‌تواند می‌تواند یعنی چی؟ یعنی می‌تواند دیگر. توانستن یعنی همین. من دست دارم، تشنه‌ام بلند می‌شوم آب می‌خورم. این معنای توانستن است. توانستن دوم یعنی این‌که یک نفر دیگر بلند شود و آب را به دهان من بگذارد. این هم یک توانستن است. حالا اگر فرض کنید قرار باشد که یکی بیاید آب را به دهان من بگذارد، یکی دیگر هم بیاید این در را باز کند، بعد بیاید بگوید اصلاً معنی توانستن همین است و آقا که الان دارند بحث می‌کنند، دستشان نباید به طرف کاری برود که زحمت مضاعف به وجود می‌آید. این

حرف‌ها چیست آقا؟! این حرف‌ها همه کشک است و پشم. توجه می‌کنید. مَنِ اسْتَطَاعَ يَعْنِي اَگر می‌توانی آب را بخوری، بردار بخور دیگر. تمام شد. این یک آیه.

می‌آییم سراغ آیات دیگر. وقتی که به آیات قرآن نگاه می‌کنیم، می‌بینیم یک آیه‌ی دیگر در این جا آمده که این آیه، دیگر عجیب است. این آیه می‌فرماید که وَ اَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَّ عَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (الحج، 27) «ضامر» چیست؟ ضامر یک چهارپا و الاغ کج و لنگ و در رفته‌ای است که به مگه برسد شاید دیگر غزل خداحافظی‌اش را بخواند، این را می‌گویند «ضامر». یک حیوان لاغری که بلند و برود را می‌گویند «ضامر». وَ اَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا. با پا. وَ عَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ. این آیه را وقتی که می‌بینیم، خدا با ما شوخی کرده یا دارد جدی صحبت می‌کند؟ آیه‌ی قرآن وحی است. در وحی هم حرف نیست. کسی نمی‌تواند بگوید، این استنباط «ابی بصیر» و «محمد بن مسلم» و «سکونی» و از این حرف‌هاست.

آیه‌ی قرآن است و یک واو هم این طرف و آن طرف نیست. یک فاء این طرف و آن طرف شود معنای آیه عوض می‌شود. وَ اَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَّ عَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ. تا این حرف به گوش شما رسید، بینکم و بین الله، چه تصویری و چه واقعیتی و چه نقشی از این واجب و از این عبادت و نُسک در ذهن انسان تجلی می‌کند؟ چه تصویری می‌آید؟ تصویری می‌آید، هفت نفر یکی زیر بغل را بگیرد، یکی هم این طرف را بگیرد، یکی هم ساک آقا را بگیرد که یک وقت دست آقا سنگین نشود. این آقایانی که این طرف و آن طرف می‌روند، خیلی کسر شأن است که کیف را دستشان بگیرند. این کیفش را می‌دهد دست کسی. مگر این که کیفی باشد که حتماً باید خودش دستش بگیرد. کیف را می‌دهد دست این و آن و این‌ها بیاورند. این قسم حج رفتن که شش نفر عقب و شصت نفر جلو و فلان و این حرف‌ها... تازه بعضی هم می‌گویند ما مستطیع نشده ایم که برویم مگه. تو مستطیع نشده ای؟! تو تنها نمی‌توانستی راه بیفتی؟ عمامه ات را بگذاری سرت، عصایت را دستت بگیری و حج بروی؟ تو در تمام عمر نود ساله ات، مستطیع نشدی؟ تو این آیه‌ی قرآن را نخواندی؟ این آیه‌ی وَ اَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا را نخواندی؟ خواندی اما نفهمیدی. چرا؟ چون روحت با روح قرآن اقتران نداشت. تو قرآن را به عنوان «رُبایات» نگاه می‌کردی. به عنوان کتابی که فقط در مجالس فاتحه و برای ختم و برای انتقال منزل به منزل و برای عروسی و... مورد تبرک قرار می‌دهند. نیامدی به این قرآن نگاه کنی ببینی این آیات به خود تو نازل شده! وقتی که قرآن را باز می‌کنی و می‌بینی وَ اَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ، یعنی توئی که الان باز کرده‌ای و می‌خوانی، خدا می‌گوید دارم با تو حرف می‌زنم. خطاب من تو هستی. همین توئی که باز کرده‌ای. توی «زید بن ارقم»، توی «محمد بن فلان». همین تو! همین توئی که الان می‌خوانی و خیال می‌کنی به عنوان تبرک مقداری بخوانیم که مشمول آن روایت اَقْرَأُ وَّ اَرْقُ<sup>2</sup>

هم در روز قیامت بشویم. برای همین تو من دارم این آیه ی قرآن را در این جا نازل می‌کنم. اگر این آیه‌ی قرآن از طرف خدا نیامده بود، دو آیه از طرف یک حاکم یا فردی که انسان اطاعت او را واجب می‌داند برای انسان بیاید، اگر چنین دو آیه‌ای بیاید که آقا شما از این جا به فلان جا حرکت بکن، به این نحو، آن وقت شما چه قضاوتی می‌کردید؟ دنبال یک مرسدس بنز مدل 2013 می‌گشتید که سوارش شوید و از این جا به کشور دیگر یا شهر دیگر بروید؟ یا این که نه؟! اگر شده آن، اگر نشده یک ماشین دیگر. اگر نشده یک وانت بار. اگر نشده یک الاغ. اگر نشده پیاده. مگر الان پیاده نمی‌روند این طرف و آن طرف؟ چرا کسی حرف نمی‌زند؟ در مراسمی پیاده از یک شهر تا یک جای دیگر، یک پرچم هم دستشان می‌گیرند، خیلی هم تشویق و ترغیب و..... چرا راجع به مگه چنین حرفی و چنین فضاویه‌ای نیست؟ چرا؟! توجه می‌کنید؟! در حالتی که خدا می‌گوید رِجَالًا، وَ عَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ. نه فرض کنید که

1 جهت اطلاع رجوع شود به المیزان ج 5 ص 276  
2 الکافی، ج 2، ص 606

ماشین کذا. نه فرض کنید که فلان وسیله‌ی کذا. اگر اولاً بلا اول بیاید، چه تصویری می‌آید؟ تصور این می‌آید که آقا حج از نماز هم واجب‌تر است! ما راجع به نماز این‌طوری نداریم. با این عبارت و این کیفیت نداریم! بله داریم که: الصَّلَاةُ خَيْرٌ مَوْضُوعٍ!..... فَإِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا<sup>2</sup> را آدم هر جا باشد می‌خواند. آب گیرش می‌آید می‌خواند. آب نبود، خاک. آن را هم پیدا نکردی بزن روی فرش. شب موقعی که انسان می‌خواهد اگر متوجه شود که وضو ندارد و رفتن برای وضو برایش مشکل است، روایت داریم بزن روی همان بستر و تیمم کن که با تیمم و با طهارت خوابیده باشی، وقتی برایش رفتن به وضو مشکل است یا خواب از سرش می‌رود. این‌قدر تسهیل قائل شده‌اند، با طهارت بخواب با این کیفیت. بعد بخواب راحت. یا این‌که به خاطر سردی هوا وضو گرفتن برایت سخت است، تیمم کن نماز بخوان. تمام. تا می‌بینی که مشکل است از این‌جا به آن‌جا بروی، همین‌جا نماز بخوان. این‌قدر راحت راجع به نماز گفته‌اند که می‌توانی نماز بخوانی.

اما راجع به حج دارد می‌گوید مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ. از آن‌طرف دنیا باید بیایی بر پای خودت یا بر خر لنگ، خر لنگی که معلوم نیست تو را به مقصد برساند یا نرساند بروی. وقتی که این‌طور است آیا آدم نمی‌گوید که این چه وضعی است و این چه نسکی است؟ و این چه فریضه‌ای است که این‌قدر راجع به آن تأکید شده است؟ اگر این بیاید، آن وقت چطور ممکن است، یک مجتهد با تصور چنین قضیه‌ای بگوید حج واجب مشروط است؟! چطور ممکن است؟ مگر اصلاً می‌شود تصور کرد؟! فرضاً بیاید و بگوید حج واجب مشروط است. این از هر مطلق، این، اطلاقش بیشتر است. اشدُّ اطلاقاً است حتی از نماز، حتی از روزه، حتی از کذا. درست شد؟ این می‌شود آیه. این‌جاست که مسئله خیلی دقیق می‌شود. این‌طور نیست که آقا کشکی همین‌طور فتوی بده و برو. حساب دارد. مسئله حساب و کتاب دارد. انسان نمی‌تواند راحت فتوی بدهد. وقتی این مسئله را درک کرد، آن وقت باید بیاید بگوید زبان وحی این است که قرآن است. زبان وحی فقط چهارده نفرند، بروید سراغ آنها. آنها چه برداشتی از این دو آیه‌ی قرآن کرده‌اند؟ همین. این چهارده معصوم از این دو آیه‌ی قرآن، یکی وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعٍ و یکی هُمْ وَ اٰتٰنَ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ، چه برداشتی کرده‌اند؟ باید برویم سراغ آنها. وقتی روایات را نگاه می‌کنیم می‌بینیم مثل همین است. مثل همان برداشتی است که خود ما کردیم. منتهی آنها با یک زبان دیگر، با یک بیان دیگر، می‌فرمایند زاد و راحله. منظور زاد و راحله است. زاد چیست؟ چلوکباب و خوراک قرقاول است. ان شاء الله خدا قسمت کند، همان‌طور که قسمت خیلی‌ها کرده است. یا اینکه نه آقا، امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: نان و زیت. نان و زیت داری بده به بچه‌هایت و برو. مگر خواننده ایم؟ مباحثه‌اش را کردیم. بحث‌هایش را انجام دادیم. می‌بینیم عجب!! این برداشت امام صادق با آنی که ما اول از قرآن فهمیدیم، با هم همسان درمی‌آید. جور در می‌آید. اما وقتی که در عبارات نگاه می‌کنیم می‌بینیم ائمه می‌خواهند یک خرده مماشات کنند. نمی‌خواهند آن حکم تکلیفی را با آن مُرَّش و با آن حَدَّثش و با آن بُرندگی و آن اِتْقَانش بیان کنند. یک مقداری می‌خواهند با مردم راه بیابند. این‌جا دیگر مجتهد می‌فهمد تکلیف چیست. لذا اگر شما در روایات ائمه نگاه کرده باشید به نسبت، می‌بینید امام علیه السلام به هر شخصی یک جور نظر می‌دهد.<sup>3</sup> نگاه می‌کند می‌بیند طرف چه‌قدر تقبل دارد. پذیرش‌اش چه‌قدر است. حضرت به یکی می‌گوید دوباره برو حجت را انجام بده. یکی را می‌بیند نه، مثلاً شاید بگوید حالا همان خوب است. همانی که داری انجام می‌دهی را انجام بده. توجه می‌کنید؟! این‌ها راه‌هایی است که امام دارد به ما نشان می‌دهد. امام دارد نشان می‌دهد که راه رسیدن به حکم الله به چه نحو و کیفیت است. وقتی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم.

1 الخصال للصدوق، ج 2، ص 523 و الأمالی للطوسی رضوان الله علیهما، ص 539

2 الکافی، ج 3، ص 268

3 جهت اطلاع رجوع شود به اسرار ملکوت، ج 2، ص 95 و 391 و ولایت فقیه در حکومت، ج 2، ص 247 و بیان السعاده، ج 1، ص 132

وقتی این‌طور شد یک دفعه می‌بینید مجتهد باید فتوی دهد از وقتی که شخص به بلوغ می‌رسد باید برای رفتن به مگه پول جمع کند. لذا انسان فتوی می‌دهد، سریع هم فتوی می‌دهد. وقتی که یک شخص، چه دختر، چه پسر به سن بلوغ می‌رسد به جای پول‌هایی که پدر و مادر این‌ها می‌دهند پفک و... می‌خرند، باید صندوق بگذارد، عیدی که به او می‌دهند، پولی که به او می‌دهند، نه این‌که ما بگوییم چنین سفت و سخت و یک قران هم نتواند خرج کند. بالاخره یک مقداری هم خرج کند، زندگی را چنین بر خود سخت نگیرد، ولی همه‌اش در فکرش این باشد. چه طور یک پدر و مادر وقتی که دختر دارند از اوّل به فکر جهازش هستند. دیده‌اید؟! فرض کنید دختر حالا شیر می‌خورد. از اوّل دارد برایش بشقاب چینی جمع می‌کند، تشک درست می‌کند، صندوق و دیگ زودپز و.... این که دارد شیر می‌خورد!! هنوز یک سالش هم نشده است! می‌گوید باید از حالا به فکر بود. آن را هم باید از حالا یا از وقتی که... گرچه نظر ما این است که پدر و مادر باید برای مگه‌ی او هم از همان وقت به فکر باشند. همان‌طور که به فکر چیزهای دیگر مثل خانه و زندگی و جهاز هستند باید به فکر مگه‌اش هم باشند. آن مسئله است. اما خود او از وقتی که دیگر بالغ می‌شود، باید جدّی به فکر باشد، یواش یواش، چون یک دفعه که استطاعت حاصل نمی‌شود. بالاخره در شرایط امروز، فرق می‌کند. باید از الان به فکر باشیم. کسی تا حالا یک چنین فتوایی داده‌است؟ همه می‌گویند آقا بنشین، لنگت را هم بینداز روی آن لنگت، قلیان هم بکش - حالا آن کسانی که حلال می‌کنند - کم‌اند افرادی که حلال کنند. یکی به مرحوم شیخ انصاری گفته بوده که آقا مطالعات ما طلبه‌ها اجازه نمی‌دهد نماز شب بخوانیم. ایشان فرموده بودند: آنشرب قرشه؟ قلیان می‌کشی؟ به اندازه‌ی نیم ساعت قلیان کشیدن، برای نماز شبت وقت بگذار. نیم ساعت، بیشتر نه. آنشرب قرشه؟<sup>1</sup> وقتی قلیان را چهار ساعت می‌کشد، مطالعاتش اجازه می‌دهد! اما موقعی که به پای نماز شب می‌رسد، آقا مطالعات و... نماز شب و این‌ها مربوط به عوام‌الناس است! طلبه که نماز شب ندارد! فقط قلیان بکشد و قهوه بخورد! این مسائلی است که هست. تو حالا قهوه بخور و قلیان هم بکش، آن وقت ما هم در آن دنیا بلدیم چطوری... موقع حساب رسیدن تو که شد، در آن صحرای محشر و آن آفتاب تیزی که در روایت داریم که یک لحظه هم نمی‌شود زیرش ایستاد و حساب و کتاب....

- خدایا پس حساب من چه شد؟

- ملائکه دارند قلیان می‌کشند! بگذار تمام شود.

- آئی خدا مُردم، آتش دارد هلاکم می‌کند.

- مسئله‌ای نیست، بگذار قلیانشان تمام شود.

قلیان ملائکه هم که وَ إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ﴿الحج، 47﴾ قلیان کشی آنها يك روزش هزار سال است.

خدا نکند که بیفتد به حسابرسی. او خوب حسابرسی بلد است، چنان حسابی می‌رسد و چنان

سرویسی می‌کند، می‌اندازد جایی که عرب نی انداخت!!

تلمیذ: این که فرمودید خود انسان باید مواجه شود با قرآن، و در روایت حرف فقها را دخیل نکند،

اگر ملاک همان ملاک اقراران با روح قرآن باشد، طبق این ضابطه باید بگوییم فقهای که حیثیت اتصالیه

داشتند، قول آنها، هنگام بررسی بر غیر آنها مقدم می‌شود.

استاد: منظورتان از حیثیت اتصالیه چیست؟

تلمیذ: یعنی اهل معنی بوده‌اند و از بقیه جلوتر بوده‌اند.

استاد: بله حتما همین‌طور است.

تلمیذ: یک نکته‌ی دیگر هم این که فرمودید باید به فتوای فقهای عصر قریب به ائمه مثل شیخ

<sup>1</sup> آیین رستگاری، ص 174

الطائفه توجه كنيم، اين ها هم اهل فتوي بوده اند و مثل ما اجتهاد مي کرده اند؟

استاد: اين حرف ابتدایی بنده بود. منظور اين كه آن فضای نزديك معصوم را انسان می تواند از لابلاي اين ها به دست آورد نه اين كه اشتباهی نيست. خیلی از آراء مرحوم صدوق اشتباه است!<sup>1</sup> ما آن را می پذيريم و مخصوصاً خیلی از آرای ایشان در باب زکات كه حتى ما يك وقتی پيش بعضی از اين آقایان، بحث زکات را داشتيم، در آن جا کاملاً مشخص بود كه آراء، آرائی است كه محل تامل است. گر چه مرحوم صدوق حتى قريب العهد به معصومين بود، ولی آراء ایشان را ما نمی توانستيم با روايات منطبق كنيم. اين هست!

راجع به اين مسائل قبلاً صحبت شده بود و بنده اين موضوع را در كتاب اجماع بحث کرده ام كه صرف آراء فقها، دليل بر رفع يد از روايات و احاديث نمی تواند باشد. به اين ملاك كه، بالاخره اگر مسئله ای بود آنها می فهميدند، اگر مانعی بود آنها درك می کردند، اين كه فتوی به خلاف حكم داده اند حتماً جهتی داشته است، اين نمی تواند جواب باشد. چرا؟ چون اين فتوی مترتب است بر يك سری مقدماتی كه از جمله ای آن مقدمات، ارتكازات خود يك فقيه است. يك فقيه از نقطه نظر اطلاعات تا چه قدر در مرتبه ای ارتكاز مسائل و فهم است. همان طور كه ایشان فرمودند ممكن است فقهی در فضا و ذوق دیگری باشد و فقيه دیگری در فضای دیگری باشد. شما فقهی را نگاه می كنيد، می بينيد كه اين نسبت به يك قضيه يك جور فتوی می دهد، فقيه ديگر فتوای مخالف می دهد، بطوری كه شما تعجب می كنيد، و اين به دو روش برمی گردد، به دو سنخ بر می گردد.<sup>2</sup>

راجع به كراوات، من اخيراً فردی را دیدم كه فتوی داده، زدن كراوات هيچ اشكال ندارد و نماز با آن صحيح است و بلا شك و بلا شبهه هم آخرش آورده است. كه الان هم موجود است، الان هم زنده است. شما فقيه دیگری را نگاه می كنيد می گوید اصل زدن كراوات حرام است و صلیب است و حق هم با اين فقيه است و نماز با آن هم باطل است.<sup>3</sup> شما دو نفر را در دو جنبه ای مخالف می بينيد. خب وقتی صاف به اين موضوع نگاه می كنيد - اصلاً كاری به روايات نداريم، كه اصلاً روايتی در اين زمينه هست يا نه كه آن حكم عام به چه نحو است - فضای يك نفر را در ذهن خودتان می توانيد تصور كنيد كه اين در چه فضایی است كه آن فضا او را ملزم می كند به اين فتوی و آن در چه فضایی است كه او را ملزم می كند به فتوای مخالف. آن فضایی كه انسان در آن قرار دارد كه آن فضا نتیجه ای مسائل مختلف و مبادی مختلفی است. اعم از آن فنونی كه تحصيل کرده يك، بينش اجتماعی او نسبت به مسائل دوّم، سوّم كیفیت اتصال روحی او به مبدأ است كه اين سوّمی از همه ای مسائل مهم تر است.

اين يك فضایی را به وجود می آورد كه طبعاً وقتی كه روايتی را می بيند، مسئله ای را می بيند، قضيه برای او جور دیگری جلوه می كند. يك شخص ديگر را هم شما نگاه می كنيد، بوده - در همين مطالبی كه عرض كرديم - وقتی به آيه قرآن نگاه می كند كه وَ اَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ، می گوید اين آيه دلالت بر مبالغه می كند. بر تحريك می كند، دلالت بر تشويق می كند كه مردم شوق پيدا كنند. يعنی چه تشويق؟! کی گفته تشويق؟! مگر تو در شك خدا هستی كه می گویی منظور اين آيه تشويق است؟ اين را از كجا در آوردی؟ از كجای اين آيه در آوردی كه مراد جدي چيست؟ ولو اينكه شخص بخواهد متسكماً بخواهد حج مشرف بشود!! و بلكه دلالت بر تشويق و ترغيب می كند!

اين ناشی از فضاست. يعنی آن فضایی كه آن شخص در آن قرار دارد و اين فضا نمی گذارد او را به درك واقع و درك حقيقت مطلب و آن حكم الله واقعی برساند. منظور بنده در اين جا اين است. قبل از اين كه انسان بخواهد به آراء فقها مراجعه كند، قبل از آن، بايد به اصل منبع خود آن حكم

<sup>1</sup> جهت اطلاع رجوع شود به اسرار الصلاة، ص 241 تأليف آية الله ميرزا جواد ملكي تبريزي رضوان الله عليه طبع بيدار فر

<sup>2</sup> جهت اطلاع رجوع شود به كتاب اجماع از منظر نقد و نظر، ص 226 تا آخر كتاب

<sup>3</sup> امام شناسي، ج 9، ص 282 و نور ملكوت، ج 2، ص 101

و خود آن فرع آن حکم تکلیفی مراجعه کند. که اول همان قرآن است و روایات و احادیثی که در این زمینه نسبت به این مورد وارد شده است. بعد از این که نسبت به این قضایا آن حیات تام را انجام داد. و آن استقراغ و وسع را نسبت به این قضیه کرد، آن گاه برای روشن تر شدن مسئله و اطلاع جامع نسبت به قضیه، اشکال ندارد که ببینیم حالا فلان فقیه بزرگوار و مثلاً بزرگان و فقها که اینها افراد کمی نبودند، اینها افراد محترم و مهمی بودند. علامه حلی و یا شیخ مفید یا مرحوم شهیدین کم شخصیتی نبودند. هم اهل معنا بودند و هم اهل ظاهر بودند. مثلاً مرحوم شیخ مفید، قطعاً از جمله افرادی است که اتصالش با حضرت بقیه الله، در موارد عدیده به اثبات رسیده بود. یا مثلاً مرحوم شهیدین، بخصوص شهید ثانی. شهید اول از نقطه نظر فقهی قوی تر بود. شهید اول مرد خیلی بزرگی بود. اینها واقعاً از افتخارات اسلام و افتخارات تشیع بودند، ولی شهید ثانی از نقطه نظر مسائل و حالات و مکاشفات و اینها، در احوالات ایشان است که برجستگی های خاصی داشت. یا فرض کنید بزرگان دیگر، مثل مرحوم شیخ انصاری و.... این مطلب، مطلب مهمی است.

تلمیذ: مرحوم فیض هم فقیه بوده است؟

استاد: بله، بله، فقیه بسیار بزرگی بوده، منتها خب چون اصل روایات را بدون توجه به جهات مختلف ترجیح می داده او را متمایل به جنبه اخباریگری می کردند، درحالی که این طور نیست. ایشان مرد بزرگی بوده و از وافی ایشان خیلی می شود استفاده کرد.

پس بنابراین، ما وقتی این قضیه را بحث می کنیم، باید فارغ از همه اینها بحث شود. این که حالا آقایان چه می گویند، او چه می گوید و.... بله ممکن است گاهی اوقات انسان در نتیجه به همان نظر معروف و مشهور برسد یا ممکن است نظر مخالفی در این جا پیدا کند. این یک مطلب.

مطلب دیگر این که در این زمینه به خصوص، ممکن است که به گوش رفتار رسیده باشد، چه در صحبت های بنده یا از جاهای دیگر، و دو، سه تا اصل مهم را در این زمینه باید مورد توجه قرار دهیم. یکی قضیه مسئله اقل ثواباً است، که خیلی در موارد عدیده ای روایت داریم که دلالت بر کراهت یک امری نزد مولی می کند، اما در واقع می بینید که این صحیح است. نمی گوید باطل است. بعضی آقایان در این جا اعتقاد دارند که این اقل ثواباً است. ما نتوانستیم معنای صحیحی برای این عبارت اقل ثواباً پیدا کنیم. چه طور می شود یک امری نزد مولی مغبوض باشد یا این که مکروه باشد. حالا مغبوض عبارت تنذی است. این که نهی شده باشد مثل الصلاة في الحمام و یا فی الشوارع العامه و یا سلام به فرد مصلي و یا خطیب و یا امثال ذلك می گویند اینها اقل ثواباً است!! حالا اگر اقل ثواباً هست، اگر ثواب پنج درصد باشد، همان پنج درصد هم، پنج درصد است. چه رسد به این که مولی بگوید لا تفعل، این لا تفعل با این پنج درصد جور در نمی آید. حتی اگر پنج درصد به آن ثواب برسد. یک ثواب داریم که فرضاً صد در صد است و یک ثواب پنج درصد است، یک ثواب هم ده درصد است. خوب ده درصد هم، ده درصد است. این اقل ثواباً که من در آوردم چه توجیهی می تواند داشته باشد؟! این هم یکی از مطالبی است که در ممکن است در مسئله تکرر عمره مفرده مطرح شود.

یک قضیه ای هست و آن قضیه را در نظر داشته باشید. که گاهی اوقات ممکن است در مسئله تکرر عمره مفرده، بعضی ها یک تأییدات معنوی را در این جا مطرح کنند. آن را باید چه کار کرد؟ یعنی ما الان ذهن مان را خالی می کنیم از این که راجع به این قضیه چه حکمی کردیم و چه نظری داشته باشیم، زیرا همین می آید و فضا را می بندد. ما از الان می خواهیم این ادله را در این جا مورد بررسی قرار دهیم و ببینیم شاید نظرمان از آن چیزی که قبلاً می گفتیم، برگردد. امایک مطلبی که در این سنوات از جاهای مختلف به گوش بنده می رسید، این است که فرضاً شخص خواب می بیند. خواب می بیند این عمره مفرده ای که انجام داده فرضاً چه قدر برایش ثواب نوشته شده است. یا این که تأیید بر این که دوباره یک عمره دیگر انجام دهد. این قضیه تا چه حد می تواند مطرح باشد؟ یا این که چگونه باید توجیه کرد؟ یا اگر رسیدیم به این که اشکالی ندارد، اینها قابل توجیه است. ولی اگر اشکال دارد

چگونه باید این‌گونه مسائل را مورد نظر قرار داد؟ علی کل حال در این مسائل مختلف ان‌شاء الله بحث می‌کنیم.

تلمیذ: نماز شکسته را شارع اجازه داده که مکلف به جماعت بخواند و اگر فرادی بخواند بهتر است، ولی این‌که اجازه داده هیچ تقریبی برای مکلف ندارد ولو این‌که پنج درصد باشد؟

جواب: باید ببینیم این نهی چه نهی است. یک وقتی است نهی که شارع می‌کند و می‌گوید لا تَفْعَلْ، انجام نده، در قبالتش می‌گوید بهتر این است که انجام ندهی. یک لا تَفْعَلْ داریم یعنی انجام نده، یکی داریم که إِنْ تَفْعَلْ هَذَا خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَفْعَلْ بِهَذَا. این مطلب شما در مورد دَوْم می‌آید. ولی اگر شارع می‌گفت لا تَفْعَلْ مَثَلًا لا تُصَلِّ فِي الْحَمَامِ. این لا تُصَلِّ فِي الْحَمَامِ نهی شارع است. نهی در این‌جا یعنی همان لا تُصَلِّ. اگر می‌گفت لا تُصَلِّ قَبْلَ الزَّوَالِ شما اگر نماز بخوانید نمازتان باطل نیست؟! شما اگر نماز ظهر را قبل از زوال بخوانید، این‌چه فرقی می‌کند با لا تُصَلِّ فِي الْحَمَامِ؟ هر دو لا تُصَلِّ است دیگر. ما می‌خواهیم بگوییم که این نهی در چه مرتبه ای است؟ همین‌که این نهی خورده به عدم رضایت شارع، آیا رضایت شارع، این مقوله به تشکیک است؟ که من خیلی راضی هستم، کم راضی هست. اما وقتی که رضایت حتی به یک درصد هم رسیده است، یعنی همین‌که رجحان احدالطرفین در این‌جا هست، آیا نهی از طرف مولی صحیح است؟! متمشی هست یا نه؟ ولو رجحان احدالطرفین یک درصد برسد. خوب وقتی که این‌طور باشد چه‌طور می‌توانیم بگوییم که این مُقَرَّبٌ است؟ وقتی که أَقْلٌ ثَوَاباً است یعنی مُقَرَّبٌ. وقتی مُقَرَّبٌ یعنی مورد رضایت شارع است. وقتی مورد رضای شارع است یعنی مراد شارع، «إِفْعَلْ» به آن تعلق می‌گیرد نه «لا تَفْعَلْ». منتها «إِفْعَلْ» مرتبه ضعیف. در مورد استحباب هم مراتب مختلفی داریم. استحباب مؤکد داریم، چطور این‌که کراهت مؤکد داریم. کراهت قریب به حرام هم داریم. بعضی از مکروهات، حتی قریب به حرام‌اند. حتی شبهه بین حرمت و کراهت در آن هست. یا بعضی از استحبابات، استحبابات شبهه‌ی بین وجوب و استحباب است. چنان‌که در مورد صلاه جمعه بعضی‌ها فتوی به وجوب نداده‌اند، فتوی به استحباب مؤکده با احتیاط واجب داده‌اند حتی یعنی در این حد. این یک مرتبه‌ی استحباب است، یک مرتبه‌ی استحباب هم این‌که گردو را با پنیر در شب هم، این یک مرتبه‌ی استحباب است. یا گذاشتن در مستراح با پای چپ و بیرون آمدن با پای راست هم یک مرتبه‌ی استحباب است. آیا ما این دو مرتبه را یکی می‌دانیم؟! خب بینهما متوسطات، این آخرین مرتبه‌ی پای چپ در دستشویی را یک مورد رضای شارع فرض کنید، مرتبه اش هم که قریب به وجوب است! ولی صحبت در این است که بالاخره رضای شارع در همان مرتبه آدنی هم، رضای شارع به آن تعلق گرفته، «لا تَفْعَلْ» دیگر در این‌جا چه معنا دارد.

تلمیذ: مطلب منحل به یک امر و نهی می‌شود، از یک جنبه موجب ترقی نفس می‌شود و از یک جنبه دیگر نه؟

استاد: یعنی از جهت اجتماع بین امر و نهی می‌فرمایید؟!

تلمیذ: از این جهت نه...

استاد: تفاوت نمی‌کند. وقتی شما در یک جا امر به چیزی می‌کنید که در آن‌جا تقرب حاصل شود، قبلاً در آنجا امری هست. یا امر ضمنی است یا نه یک امر واقعی و شفهی است. هر کدام می‌خواهد باشد. بالاخره باید در آن‌جا امری باشد. منظور از امر، رضای مولی است. این رضای مولی یا ظهور خارجی پیدا کرده است به شکل امر یا ظهور خارجی پیدا نکرده است، ولی همان رضای مولی در همان عالم نفس به آن تحقق او، تعلق گرفته است. از یک نظر. از نظر دیگر یا جهت دیگر، نهی تعلق گرفته است. در اینجا انسان تعادل برقرار می‌کند. هر کدام از آن دو که بر دیگری ترجیح پیدا کرد، متوجه می‌شود که رضای شارع بر آن غلبه دارد یا ندارد؟

لذا هیچ وقت در مسئله اجتماع مسئله امر و نهی، ما نمی‌توانیم بگوییم که در آن‌جا، دو جهت تحقق پیدا کرده است. یا خود حضور است یا این‌که جنبه‌ی نفی است. یعنی ما نمی‌توانیم در آن تعیین

خاص، به دو امری رضایت پیدا کنیم. به دو امری در این‌جا تعلق پیدا کرده است. فرض کنید که مولی از یک طرف می‌گوید اکرام به عالم از حیث علمش، این مورد رضای اوست، از یک طرف عالم فاسق است و به خاطر آن فسقش، تبعاً نهی از اکرام تعلق گرفته است. حالا که این شخص اکرام می‌کند از ناحیه‌ی این‌که چون اکرام عالم را کرده است، این به امر مولی که اکرام عالم است عمل کرده است. از این نظر که این مخالفت او را کرده است، به عنوان این‌که فاسق را اکرام کرده است این مورد نهی او قرار گرفته است. یعنی مولی در این‌جا نمی‌تواند به یک شخص، هم بخندد و هم او را تأدیب کند. این کار از مولی ساخته نیست. یا اینکه این عمل خارجی با توجه به اطراف، من حیث المجموع مورد رضای مولی هست یا نیست. ما می‌خواهیم این را بگوییم.

تلمیذ: نمی‌شود نفس را دارای حیثیات متفاوت فرض کرد. خداوند فرموده نماز بخوان تا فلان جهت نفسانی برایت باز شود، ولی قرینه نماز فلان کار را انجام نده، مثلاً کنار بیت النار و حمام نماز نخوانید که فلان جنبه‌ی نفستان خراب می‌شود. نمی‌شود این‌طور فرض گرفت؟  
استاد: در این‌جا مکلف باید مسئله نفس را در جاهای دیگر اعمال کند، چرا بیاید در آن جاهایی که مغبوض مولی است؟!

تلمیذ: منظور این است که کراهت يك جنبه را می‌بندد ولی نماز کار خودش را می‌کند؟  
استاد: به يك امر تعلق گرفته است. به يك امر، به يك صلاة. این يك صلاة را مولی می‌گوید در مسجد بخوانی، مورد رضای من است. همین يك صلاة را در حمام بخوانی مورد رضایت من نیست بلکه مغبوض من است. کاری به نفس ندارد.

عنوان يك اصل عقلايي و به عنوان يك اصل شرعي، که آیات قرآن بر این دلالت دارند این می‌تواند مورد استفاده و جریان قرار بگیرد.  
اللهم صلی علی محمد و آل محمد